پروفسور اوان زگال

سید حسن شریف زاده

عضو مرکز غیبی تبریز و رفیق هوارد باسکرویل

خانواده:

سید حسن شریف زاده در یک خانوادهٔ روحانی و مرفه در تبریز بدنیا آمد. پدرش سید محمد شریف العلماء،[۱] و بر طبق نوشته دکتر مهدی ملک زاده، عمویش معتمدالتجار[۲] بود. مشروطه طلبی میانه رو بود که در کنار سید حسن تقی زاده، میرزا اسماعیل نوبری، حاجی مهدی کوزه کنانی، و میرزا حسین واعظ در تبریز فعالیت داشت و عکسی همراه آنان بیادگار از وی باقی مانده که همگی در انتظار وصول تلگرام از محمد علی شاه راجع به آمدن روسها به تبریزمی باشند.[۳] علی ثقهٔ الاسلام، یک مشروطه طلب محافظه کار، در مورد وی می نویسد که او از بنیان گذران انجمن مشورت است، نه طرفدار مقننه است، نه طرفدار استبداد، نه طرفدار شورشیان، بلکه طرفدار مشروطهٔ محض است و حمایت از دار الشوری دارد...[۴]
نصرهٔ الله فتحی وی را یکی از دوستان صمیمی ثقهٔ الاسلام می شناسد.[۵]

در راه وطن و ترقی:

در جوانی، شریفزاده از مسلک پدرش پشت روی برگردانده و به مسلک وطن خواهی پیوست. آن طور که روزنامهٔ انجمن در باره او می نویسد:
حمیت ملی، غیرت وطنی، فعالیت حب نوع، علویت افکار پاکیزگی اخلاق از ملکات مخصوصهٔ این جوان سعادتمند بوده و مدت العمر با تمام هویت خویش در اصلاح نواقصات ملی می کوشید. در مقابل غیرت فطری و جودت ذاتی او نا مساعدتی طرز معیشت مانع از ترقی وی نتوانست شد و برغم اصرار پدر که از علمای تبریز بود در مسلک عالی خویش ثبات قدم می ورزید.[۶]
کسروی می نویسد که شریف زاده از جمله کسانی بود که: معنی کشور و زندگانی توده ای را می فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا و آرزوی کوششی را برای برداشتن خود کامگی می کردند...[۷]
کریم طاهرزاده بهزاد با اشاره به طرفداری کسروی از مجاهدین در مقایسه با روشنفکران می نویسد که شریف زاده در زمره نوابغ و «سیاسیون زبده» بود، و این طبقه به مجاهدین علویت داشتند.[۸] او از همان جریان ترقی خواهانی بود که نمادش تقی زاده می بود.[۹]
مهدی مجتهدی می نویسد:
اول کار، مقداری فرانسه یاد گرفت، سپس به مدرسه آمریکائیها رفت و زبان انگلیسی آموخت. در خارج طبق نقشه معلومات خود را تکمیل کرد. مردی صاحب اطلاع و فاضل شد. بالاخره به معلمی مدرسه آمریکائی پذیرفته گردید و سعی کرد هرچه می داند به شاگردان یاد دهد و در آن ها ملکات فاضله را روی اصول وجدان و اخلاق تقویت نمود. وی معلمی دلسوز بود، همه شاگردانش اورا می پرستیدند. به تعبیر تقی زاده، شاگردان او در حقیقت حواریون او بودند و به معلم خود اعتقاد عجیب داشتند. جوانان روشن فکر، او را پیشوا و رئیس خود می دانستند.[۱۰]

خدمت به مشروطیت:

در طلوع مشروطه، شریف زاده یکی از مؤسسان مرکز غیبی بود که نقش مهم و شاید عمده ای را درایجاد سازمان و سامان دادن بان ایفا کرد و نقش بسیار مهمی در به حرکت درآوردن مردم تبریز درجنبش مشروطیت داشت.[۱۱]
بعد از آن که سالدات های روسی مجلس ملی را بتوپ بستند، شریف زاده ، با مشروطه طلبان دیگر، به کنسولگری فرانسه در تبریز پناهنده شد. در آن زمان دچار یک افسردگی گشته، و به دوستش، سید حسین خان عدالت، ژورنالیست، ترقی خواه، و طرفدار حقوق زنان، نوشت:
امروز تا ظهر تمام اوقات به مطالعهٔ بعضی کتب و روزنامه جات مشغول بود[م]. از ظهر بآن طرف یک نوع دلتنگی عارض شده که هیچ وجه رفع نمی شود نه می توانم مطالعه نمایم و نه میل روزنامه خواندن دارم در خود عالمی احساسات و مشاهده می کنم که در مدت عمر ندیده بودم. گاهی می نشینم و گهی بر پا ایستاده، این طرف آن طرف می روم گاهی دراز می شوم ولی این همه حرکات بی اراده از من سر می زند. در وقت تنهائی دلم هم صحبت و رفیق می خواهد ولی چون یک نفر نیاید نمی توانم با او صحبت نمایم به غیر از دو سه نفر کس دیگر جایم را نمی داند. هر کس بنزدم می آید چون نمی تواند تعارفات رسمی بعمل آرم چنآن خیال می کند که از مصاحبت بیزارم. نه میل به غذا دارم نه خوابم در تحت قاعده است. هر چه میخواهم خیالم را با این مصراع: هنوز اول عشق است اضطراب مکن- خوش نمایم. نمی شود. گاهی حالت پریشانی و تفرقهٔ دوستان در نظرم مجسم می شود و زمانی خرابی کعبهٔ حقیقی ایرانیان تعین مجلس شورای ملی را در عالم خیال از پیش چشم می گذرانم.
طاهرزاده بهزاد از نقش شریف زاده می نویسد:
مرحوم شریف زاده میان مجاهدین معروفیت زیادی نداشت و گاه و بی گاه و در بعضی مجالس سخن می گفت.[۱۲]
اما علی رغم این گفته ظاهر زاده بهزاد شریف زاده خدمات غیر قابل انکاری به جنبش مشروطه نموده است. وقتی که محمد علیشاه از حمله کردن به تبریز مایوس گشت، و تصمیم گرفت که عین الدوله، آن شاهزده کهنه کار، را به سمت حاکم تازه تبریز بگمارد، شریف زاده به نمایندگی از طرف مردم تبریز در خواستهای آنان را به عین الدوله ارائه داد، و بطور کلی رابط مردم با آن شاهزده بود.[۱۳]
شاید بزرگترین خدمتی که شریف زاده بر جنبش مشروطه نمود سخنرانی های متعدد وی بود. وقتی که معلوم شد که شاه قصد بر انداختن مجلس را دارد، و باین منظور چندی از آخوندهای درباری تبریز درانجمن اسلامیه را گرد خود جمع کرده بود، شریف زاده با سخنان اتشین خود توانست که ملت را بشوراند:
مردم! چون سگ خون خورد هار گردد. این ناکسان از بس خون دل شما را خورده اند هار گردیده اند و مردم را می گزند. آن رفتار زشت بعضی را میدان داده بود که هیچ باک و پروایی ننمایند و زبان و بدی بعضی ها را باز نمایند.[۱۴]
در باب فصاحت کلام شریف زاده و تاثیر ان بر مخاطبینش روزنامه انجمن این چنین می نویسد:
پس آنگاه جناب آقا سید حسن شریف زاده در یک سمت تالار [انجمن] که مشرف به حیاط است ایستاده و با زبان ترکی فصیح نطق بلیغی مبنی بر موعظه و نصیحت بعموم ملت و مستخدمین اراقهٔ نظمیه و بلدیه ایراد نمودند با عناوین دل نشین روح نمدن و تعقل را بعروق حضار دوانیده و درجات شرف و حیثیات اتباع بلدیه و نظمیه را بیکایک شمردند که امروز شما ها حافظ حقیقی حقوق ملت و حارس جان و مال رعیت هستید. امروز شماها مقوی واقعی نظام عالم تمدن هستید همان طور که شما با صداقت در راه ملک و ملت جانفشانی و خدمت می کنید هم چنین ما ملت آذربایجان را نیز فرض است که مراتب شئونات شما را محفوظ داشته و بر اقتدار معنویهٔ شما ها بیفزائیم از تنقطات ادیبانه و موزون جناب معظم له عموم حضار شکفته حال گردیده صدای زنده باد شاهنشاه ایران پاینده باد سلطنت مشروطه.[۱۵]

آخرین سخن شریف زاده:

در وسط ماه اوت عین الدوله به نزدیکی تبریزرسید. بعد از چندین حمله بیهوده و بی حاصل به صف مجاهدین وی به ناچار از در مذاکرات در آمد.[۱۶] مجاهدین بعد از پیروزی بر سواران دشمن، اشتیاق داشتند که به پایگاه دشمن حمله ببرند. ستار خان این بر نامه را بیهوده می دانست و می گفت که سر پیروزی های پی در پی مشروطه خواهان در این نبردها کشاندن دشمن به شهر تبریز و تار و مارکردن انها در جائی که امکان فرار برایشان وجود نداشت بود. اگر مجاهدین به باغ صاحب دیوان هجوم ببرند، کار ایشان مشکل خواهد بود.[۱۷]
در این مورد محمدباقر ویجویه ای، متقابلا می گفت:
«امروز به دعوا ننمایید. لایحه ای نوشته، استدعای ملت را به حکومت فرستاده ایم... جواب بیاید ملاحظه نماییم چه خواهند نوشت».
مجاهدین می دانستند که جواب حکومت چه خواهد شد. گفتند: «شما ما را سر گردان و خانه خراب و دست بسته نمودید. جان و مال ما به تلف رفت... اینها روز بروز به استعداد خود می افزایند».
شریف زاده گفت: اما} «امروز صبر نمایید» مجاهدین دیدند اذن نخواهد شد... مایوس گشته مراجعت کردند و خبر یاس از جنگ امروزی را به بیکدیگر داده، فوج فوج در کوچه و محله گردش می کردند.[۱۸]
این گزارش قابل فهم است. شریف زاده پیشنهادی به عین الدوله داده بود و می خواست ببیند آیا پذیرفته می شود یا نه. اما لحن سخن شریف زاده بدون اشکال بود، که در تضاد با گزارشهای سایر مورخان و شاهدان دیگرمی باشد.

مثلا طاهرزاده بهزاد می گوید:
نطقهای مرحوم [شریف زاده] اکثر مهیج و تند بود و روزی که در مسجد صمصام خان نطق کرد کلمات تندی نسبت به مجاهدین گفت اگرچه مقصود از این نطق تهییج و تشویق مجاهدین بود ولی در احساسات پر جوش و خروش مجاهدین تاثیر نامطلوبی بخشید به طوری که مرحوم مشهدی محمد صادق خان رئیس مجاهدین چرندآب گفته های او را با لحن تهدید آمیزی رد کرد و مرحوم حاج محمد میرآب به رئیس مجاهدین لیلی آباد نیز پاسخی داده و از لحن شریف زاده گله کرد، در این بین برهبران آزادی سعی کردند که تاثیر و عصبانیت مجاهدین را زایل بکنند ولی از حیث نتیجه معلوم شد که متاسفانه این اقدامات به نتیجه نرسید.[۱۹]
در جای دیگر می نویسد: در مسجد صمصام خان... سخن تلخ و بی موقع گفت زیرا مقصود از آن اجتماع تشویق و ترغیب مجاهدین بود تا بهتر بجنگند نه سرزنش آنان.[۲۰]
این گزارشها اشاره می کنند که سخن شریف زاده بطور نامشخص نا مناسب بود. اشکالش این است که ادعا می کند که سخنگو می خواست مجاهدین را بشوراند، اما از منبع دیگر معلوم است که خواستش آرام کردن مجاهدین.
در این گزارشها اکثرا به طور نا مشخصی به شریف زاده ایراد گرفته شده که اگر چه که وی قصد تشویق وبه هیجان آوردن مجاهدین داشته است اما با سخنان خود آنان را مایوس و دلسرد ساخته. در حالی که شواهد بسیار زیادی

در دست است که شریف زاده این چنین قصدی را نداشته بلکه در اصل هدف وی آرام کردن و جلوگیری از افراطی گری مجاهدین بوده و می خواسته که حرکات آنها را معتدل سازد. البته این تنها موردی که گزارشهای متضاد در باره وی داده شده باشد نیست. مثلا در مورد قتل وی، تقی زاده می نویسد:
سید حسن شریف زاده... مجاهدین را در انجمن ملی ملامت و سرزنش نمود و بلافاصله همان روز او را در خیابان کشتند. قاتل به خانهٔ ستارخان پناه برد لکن ستارخان او را گرفتار کرد و تحویل انجمن داد و پس از استنطاق وا داشت او را در همان محل قتل شریف زاده اعدام کردند.[۲۱]
آن طور که در سطور بعد خواهیم دید، شریف زاده بوسیله دو تن از مجاهدین که او را کشته شد که هردوی آنها بعدا محاکمه و اعدام شدند.
مهدی مجتهدی، پسر یکی از مستبدان تبریز که بعدا دوست تقی زاده، قهرمان جنبش مشروطه خواهی، شد، می نویسد:
تا خبر فتح ملیون به گوش آزادیخواهان و ماجرا جویان روسیه و عثمانی رسید، عده ای از ترکان قفقاز و عثمانی و ارمنیان و گرجیان روی به تبریز آوردند و به صف های مجاهدان آذربایجان پیوستند، به ستارخان کمک کردند اما بر هرج و مرج شهر افزودند و سخن از سوسیال دمکراسی به شکل روسی و پان ترکیسم به میان آوردند، تا سید حسن شریف زاده زبان به انتقاد گشود، مجاهدین آن جوان شریف را که سخنگوی بازار بود کشتند.[۲۲]
از نظر من، همانطوری که منابع دیگر هم تائید می کنند اختلاف شریف زاده با مجاهدین بر سر مسائلی از قبیل پان ترکیسم و یا سوسیال دمکراسی نبوده، بلکه منحصرا در ارتباط با شور و اشتباق مجاهدین به جنگ و زد وخورد بوده است. تکیه بر اعتراض شریف زاده به مواردی از قبیل سوسیال دمکراسی و یا پان ترکیسم در واقع بیان گر حساسیت مهدی مجتهدی است که خود را بر شریف زاده تحمیل می سازد، و ارتباطی با افکار و یا فعالیت های شریف زاده ندارد.

کشته شدن شریف زاده:

ویجویه می نویسد که شریف زاده به دست مجاهدین کشته نشد بلکه بدست کسانی که انجمن اسلامیه آنها را مامور ساخته بود کشته شد:
[۲۷ رجب]
و شریف زاده... از انجمن مقدس خارج شده می رفت به منزل خود... بعد از گذشتن از حمام مستشار الدوله، عباس علی نام نامرد، به اغوای مستبدان اسلامیه، {او را }هدف گلولهٔ تفنگ ساخته... بعد از چند ساعت، [شریف زاده] جان به جان آفرین تسلیم کرد. مجاهدین... نعش او را ور داشته به وطن حقیقی خود سپردند. عباس علی خبیث، بعد از زدن این سید جوان، گریخته در چرندآب در خانهٔ خود مخفی شد...
...عباسعلی مزبور، مشهور به آهنگر، قاتل شریف زاده، که گریخته بود، مجاهدین دورهٔ خانه اش را گرفته می خواهند بگیرند. [او] مخفی، با چند نفر همراهش، فرار کرده به طویلهٔ [ستارخان] و بستی شده. ایشان می فرمایند، «این عمل ملت است به من دخل ندارد. ایشان می دانند و تو». بعد از آن می فرمایند «اینها را ببرید به ارک فردا در انجمن استنطاق و رسیدگی نمایند...».
[۲۸ رجب]
...عباسعلی و چهار نفر همراهش را از ارک به انجمن آوردند استنطاق نمایند، معلوم شد که از اسلامیه هفتصد تومان به اینها داده اند که هفت نفر را بکشند که یکی شریف زاده بوده است... امر شد که ببرند در آنجا که شریف زاده را زده عباس علی را [هم] آن با یک گلوله به قتل رسانند. بردند مجاهدین به جزایش رسانیدند، در همان جا آویزان کردند.[۲۳]
اما طاهرزاده بهزاد با این نظر موافق نبوده و می گوید که این روایت ضعیف است. اگر عباسعلی مزدور انجمن اسلامی بود، چرا به ستارخان پناه برد و نه به خود انجمن اسلامیه؟[۲۴]

به روایت طاهرزاده بهزاد:
روزی مرحوم شریف زاده از سفارت فرانسه بیرون آمده گویا به طرف مسجد صمصام خان در حرکت بوده است. در این اثنا عباسعلی معروف به دمیرچی با عباسعلی معروف به باحر شاگرد که هر دو از ششلول بند های معروف و از صف مجاهدین رشید بودند در حال مستی شریف زاده را دیده و در نتیجهٔ تاثیری که از گفته های او برایشان تولید شده بود قادر به جلوگیری نشده مرحوم شریف راده را هدف تیر قرار دادند. بدین وسیله یک مرد آزادیخواه و میهن پرست و با اطلاع بشهادت رسید. از طرف دیگر عباسعلی ها که این اقدام را خدمت پنداشته و انجام داده بودند بزودی به اشتباه خود پی برده و از ترس مجازات پنهان شدند. اگر چه شایع شد که اینها را انجمن اسلامیه اغفال کرده و به این کار وادار کرده بودند و حتی گفتند پس از ارتکاب این قتل بمحله شتربان فرار کرده اند ولی چند روز دیگر اینها در زیر توپ مرحوم ستارخان پناهنده شده و از خطای خود اظهار ندامت کردند و معلوم شد که این شایعات صحیح نبوده است، ستارخان قضاوت را برای اعضای انجمن ایالتی و رهبران آزادی محول کرد، و آنان این عمل را قابل مجازات تشخیص داده و عقیده داشتند اگر قاتلین مجازات نشوند ممکن است حیات اشخاص مطلع و دانشمند و آزادی خواه دچار خطر بشود و مطابق رای نمایندگان و رهبران هر دو عباسعلی را در همان ساعت و همانجا که شریف زاده را کشته بودند تیرباران کردند و بدین ترتیب در نتیجه ادای چند لفظی از کلمات نارسا سه نفر از آزادی خواهان حقیقی و مفید از بین رفتند...[۲۵]
روزنامه نالهٔ ملت هم در تائید نظر طاهر زاده می باشد؛ می نویسد که دو قاتل شریف زاده بجرم قتل وی اعدام گشتند.[۲۶]

تاثیر از دست دادن شریفزاده بر باسکرویل:
لازم نیست که فاجعه بسکرویل را تکرار کنم. احمد کسروی داستان وی را به تفصیل بیان کرده است که تاریخ مشروطه ایران در دسترس همهٔ ایرانیان است. اینجا فقط به نقل یک نکته می پردازم:
جوان پاکدل [بسکرویل] چون به تبریز رسید و سراسر شهر را پر از جوش و جنبش یافت خونش بجوش آمد و به آزادی ایران دلبستگی پیدا کرد. به گفته مستر [آمبروس] شت [شد، ناظم مدرسهٔ آمریکا] با شریف زاده سخت گرمی داشته، و این کشته شدن او بوده که دل جوان آمریکایی را تکان داده و شب و روز نا آرام گردانیده، و چون با کسانی از آزادی خواهان که زبان انگلیسی می فهمیدند آشنایی می داشت با ایشان گفتگو کرده که یاوری به آزادی خواهان کند...[۲۷]
به نظر می رسد که همانطور که شریف زاده بعد از تخریب مجلس کنترل از دست داده و مغشوش گشته، مرگ وی هم همان اثر را در بسکرویل می داشته که این چنین بی محابا خود را در مقابل گلوله دشمن قرار می دهد.

زیرنویس:

۱. http://fa.wikipedia.org/wiki/٪D٪۸AD٪D٪۸B٪۳D۸٦٪۹_٪D٪۸B٪٤D٪۸B۱٪DB۸٪C٪D٪۸۱٪۹E۸٪۸۰٪۲C٪D٪۸B٪۲D٪۸A٪۷D٪۸AF٪D۸۷٪۹

۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۸۸۹.

۴. نامه های تبریز از ثقهٔ الاسلام به مستشار الدوله (به کوشش ایرج افشار)، ص ۳۲۲.

۵. نصرهٔ الله فتحی، زندگینامهٔ شهید نیکنام ثقهٔ الاسلام تبریزی، ص. ۳۱.

۶. انجمن، سال ۳ شمارهٔ ۳

۷. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۱۴۹.

۸. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ص. ۲۱.

۹. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، صص. ۱۵۰-۱۵۱، بنقل قول یکی از دوستهایش که در آن جریان شرکت کرد. در صفحهٔ ۱۵۷ همآن کتاب یک عکس هست از شریف زاده نشسته کنار تقی زاده.

۱۰. مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت-ص ۲۰۸. (نقل از صمد سرداری نیا، سید حسن شریف زاده، www.tabrizinfo.com/Tabriz/(mashahir/sharifzade.htm

۱۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۱۶۷.

۱۲. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ص. ۳۸۰.

۱۳. اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستار خان، صص ۱۵۰-۱۵۳.

۱۴. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۶۲۹.

۱۵. طاهرزاده بهزاد هم می گوید که سخنوری شریف زاده نقش مهمی در شورانیدن مردم و دور راندن ترس و نگرانی وقتی که تبریز مورد حملهٔ رحیم خان شد. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص. ۶۱.

۱۶. انجمن، جلد ۲، شمارهٔ ۳.

۱۷. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص. ۷۲۳.

۱۸. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص. ۷۳۹.

۱۹. محمدباقر ویجویه ای، بلوای تبریز – به کوشش رضا همراز

۲۰. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص. ۲۳۳.

۲۱. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص. ۳۸۰.

۲۲. سید حسن تقی زاده، تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران در مقالات تقی واده، جلد پنجم، ص. ۳۲۰.

۲۳. مهدی مجتهدی، تقیواده، روشنگریها در مشروطیت ایران، ص. ۱۳۰.

۲۴. محمدباقر ویجویه ای، بلوای تبریز، به کوشش رضای همراز

۲۵. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایرانو ص. ۲۳۳-۲۳۴.

۲۶. نالهٔ ملت، شماره ۱۱ (شعبان ۸، ۱۳۲۶).

۲۷. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص. ۸۹۱. اسماعیل امیرخیزی به این اضافه می کند، "بعقیدهٔ برخی اصلا مشار الیه جوان آزادی طلبی بود، خواست خدمتی بآزادی کند"، یعنی تصمیم او نتیجهٔ دل افسردگی سر مرگ دوست عزیزش نبود. (قیام آذربایجان و ستار خان، ص. ۲۹۶)